

موج‌های سن^۱

روی درهم کشیده و خسته

موج‌های «سن»

به «بولون» می‌رسند

تا در آن دشت وسیع

به راحتی

نفس بکشند.

**

- «از مردم پاریس چه خبر؟»

بی‌حوصله و بی‌پاسخ

می‌گذرند.

«آیا

با موج‌های در گذر

هم

باید به زبان فرانسه سخن گفت؟!»

- «روز دوشنبه ۵ دسامبر ۲۰۰۵ (۱۴ آذر ۱۳۸۴) در پاریس بودم. و به منطقه‌ی «انی‌یر» رفته بودم تا در باره‌ی جنبه‌های نوگرایی شعر امروز ایران برای^۱ دانشجویان رشته‌ی ادبیات «لانگزو» سخنرانی کنم. سپس در همان حوالی مدتی را در کنار رود سن قدم زدم. این شعر محصول آن لحظات است. گفت‌وگویی که رود سن با شاعر داشته است و از مردمی که «گرفتار ساعت‌های سر وقتند» گله‌مند است. چند روز بعد خانم دیانا طی این شعر را به فرانسه ترجمه کرد. «انی‌یر» در حاشیه‌ی شهر پاریس واقع شده و رود سن که از پاریس می‌گذرد در منطقه‌ی انی‌یر پاریس را ترک می‌کند.»

پرسشتم را تکرار می‌کنم

و رودِ مهربان

با غریبه‌ی تنها

به سخن درمی‌آید:

- «مردم پاریس؟!»

دیرگاهی ست نگاهی از آنان ندیده‌ام.

آنان در زیرزمین‌های بی‌آفتاب

زندانی ساعت‌های سرِ وقتند؛

ساعت‌های خیره

که چشم در چشمشان دوخته‌اند

و شتاب‌های ناگزیر

که چشم‌های آنان را بسته‌اند

و روزهاشان را به شب گره زده‌اند.

در حیرتم که:

به عقوبت کدامین گناه،

این‌گونه

«فرصت تماشا» را

از آنان باز گرفته‌اند!

ای غریبه‌ی آشنا!

به پاریس بازگرد

و در گوش‌های خسته‌ی مردم فریاد برآور که:

تابوت‌های شتابنده را

در دهلیزهای بی آفتاب

رها کنید

و از این قبرهای طولانی

بیرون بیایید.

چشم‌هایتان را

برای درمان

به «لوور» ببرید

و خود را به آغوش «سن» بسپارید.

شاید باز هم

کلید آسمان را

پیدا کنید.»